



انسان بهتر یا انسان کارآمدتر؟

گفت‌وگو با پروفسور میثائل هاوس کلر، استاد فلسفه دانشگاه لیورپول نویسنده کتاب «انسان‌های بهتر؟» که معتقد است، پیشرفت فناوری لزوماً به «بهترزیستن» ختم نمی‌شود



قابلیت به‌خودی‌خود هیچ تضمینی برای بهبود زندگی انسان ایجاد نمی‌کند. بحث از همین‌جا به پرسش‌هایی درباره بهسازی اخلاقی، افزایش رادیکال طول عمر، عدالت در دسترسی به فناوری، تفاوت فرهنگ‌ها در تعریف زندگی خوب و سرانجام ظهور هوش مصنوعی می‌رسد. حاصل گفت‌وگو، دفاعی است از نوعی احتیاط فلسفی در برابر وسوسه‌ای که عصر فناوری دنا در برابر ما قرار می‌دهد: این تصور که هرچه بتوانیم انسان را بیشتر تغییر دهیم، لزوماً او را بهتر کرده‌ایم.

عمیق‌تر این پروژه می‌رود: چه چیزی به ما اجازه می‌دهد یک وضعیت انسانی را «بهتر» از وضعیت دیگر بدانیم؟ این کتاب با بررسی موضوعاتی از افزایش هوش و قدرت جسمانی تا احساس بهتر، طول عمر بیشتر و سایبورگ‌شدن، منطق باخلاق‌ی پروژه بهسازی انسان را به پرسش می‌کشد. در این گفت‌وگو، هاوس کلر نه‌از موضع مخالفت مطلق با فناوری سخن می‌گوید و نه شیفته وعده‌های آن است. مسئله اصلی او تمایز میان «توانمندتر شدن» و «بهتر زندگی کردن» است. از نظر او، افزایش یک

انسان بهتری هم هست؟ میثائل هاوس کلر، فیلسوف و استاد فلسفه در دانشگاه لیورپول، از چهره‌هایی است که سال‌ها در حوزه اخلاق زیستی، بهسازی انسان، معنای زندگی و فلسفه مرگ پژوهش کرده است و بیش از هشت سال ریاست دپارتمان فلسفه این دانشگاه را نیز بر عهده داشته است. او در کتاب «انسان‌های بهتر؟ فهم پروژه بهسازی» (Understanding Humans? Better Humans? The Enhancement Project)، به‌جای آن‌که صرفاً درباره امکان فنی ارتقای انسان بحث کند، سراغ پیش‌فرض

فناوری هر روز بخشی از محدودیت‌های انسان را عقب می‌راند؛ حافظه را تقویت می‌کند، بدن را توانمندتر می‌سازد، امکان دست‌کاری ژن‌ها را پیش می‌کشد، از افزایش طول عمر سخن می‌گوید و حالا با هوش مصنوعی حتی به قلمروهایی چون اندیشیدن، تصمیم‌گیری و خلاقیت وارد شده است. اما پشت همه این امکانات، پرسشی وجود دارد که شاید از خود فناوری مهم‌تر باشد: وقتی می‌خواهیم انسان را «بهتر» کنیم، اساساً از چه نوع «بهتر شدنی» سخن می‌گوییم؟ آیا انسان قوی‌تر، باهوش‌تر، جوان‌تر و کارآمدتر، الزاماً

که در واقع توانایی‌های خاصی وجود دارند که به‌عنوان «ابزارهایی با کاربرد عمومی» عمل می‌کنند؛ مانند همان چیزهایی که شما

اشاره کردید، یعنی حافظه،

تمرکز و عملکرد جسمانی. آن‌ها

ادعا می‌کنند بهتر کردن این

توانایی‌ها برای هر کسی خوب

خواهد بود، فارغ از این‌که آن

فرد چه کسی است و از زندگی

چه می‌خواهد. من به این ادعا

متقاعد نشده‌ام. اگر چه توانایی

به‌خاطر سپردن چیزها، تمرکز

کردن بر امور و انجام برخی

کارهایی که نیازمند قدرت جسمانی

هستند احتمالاً برای همه خوب

است، اما برای آن‌که ارتقای این

توانایی‌ها به شکلی صورت گیرد

که واقعاً برای ما نیز خوب باشد،

روشن است که صرفاً کافی نیست

بتوانیم چیزهای بیشتری را به‌خاطر

بسیاریم، بیشتر توجه کنیم یا اجسام

سنگین‌تری را بلند کنیم. خوب پیش

رفتن زندگی ما به این بستگی ندارد

که چه مقدار به‌خاطر می‌آوریم، بلکه

به این بستگی دارد که چه زمانی

به‌خاطر می‌آوریم، چه چیزی را به

خاطر می‌آوریم و چگونه آن را به‌خاطر

می‌آوریم.

توانایی فراموش کردن بعضی

چیزها نیز در دست‌به‌انداز توانایی به‌یادآوردن

چیزهای دیگر برای ما اهمیت دارد. همین

مسئله درباره توجه نیز صدق می‌کند. ما نه‌نیاز

داریم و نه‌می‌خواهیم همیشه و در همه حال

به همه چیز توجه کنیم. اما درباره پرسش دوم

شما، اگر بهسازی به‌طور کلی به معنای «بهبود

واقعی در زندگی انسان» فهمیده شود، من

کاملاً از آن راضی خواهم بود؛ ولی اگر چنین

شود، بسیاری از مداخلاتی که اکنون به‌عنوان

بهسازی معرفی می‌شوند، دیگر در این تعریف

نمی‌گنجند.

بهسازی اخلاقی پرسش دشوارتری را

مطرح می‌کند. اگر علم بتواند برخی

گرایش‌های زیان‌بار، مانند پرخاشگری

بیش از حد، را کاهش دهد، آیا شما این

کار را مداخله‌ای نامطلوب در طبیعت

انسانی می‌دانید، یا می‌توان آن را

به‌طور موجه نوعی «پیشرفت اخلاقی»

تلقی کرد؟

باز هم پرسش به شکلی صورت‌بندی شده

است که تقریباً غیرممکن می‌کند بتوان گفت

چنین بهسازی‌ای واقعاً نامطلوب خواهد بود.

این درست شبیه این پرسش است که «اصلاً

چه اشکالی می‌تواند در بهتر کردن انسان‌ها

وجود داشته باشد؟» چون قرار است بهتر باشد،

پاسخ فقط می‌تواند این باشد: هیچ اشکالی.

اما پذیرفتن این مسئله از نظر منطقی، کمکی

به ما برای مواجهه با پرسش مادی و بسیار

مهم‌تر نمی‌کند: این‌که چه چیزی باید «بهتر»

محسوب شود و چرا؟ در واقع، فقط حواس ما

را از پاسخ دادن به این پرسش دوم و مهم‌تر پرت

می‌کند. به همین ترتیب، اگر فناوری‌ای برای

بهسازی اخلاقی وجود داشت که می‌توانست

گرایش‌های زیان‌بار را کاهش دهد، همه ما

ناچار بودیم بپذیریم که احتمالاً این اتفاق خوبی

خواهد بود. می‌گوییم «احتمالاً»، زیرا همچنان

ممکن است با این مسئله مشکل داشته باشیم که بسیار بعید است همه کسانی که مشخص می‌شود چنین گرایش‌های زیان‌باری دارند،

رضایت دهند این گرایش‌ها

در آن‌ها حذف یا کاهش یابد.

اما بهسازی اخلاقی اجباری،

خودمختاری افراد را تضعیف

خواهد کرد؛ خودمختاری‌ای

که ممکن است از افزایش میزان

انطباق با هنجارها و انتظارات

اخلاقی موجود، ارزشمندتر و

شایسته‌تر برای حفاظت تلقی

شود. اما حتی اگر این مسئله را

به کلی کنار بگذاریم، باز هم باید

تصمیم‌گیری‌های کلام گرایش‌ها

باید زیان‌بار محسوب شوند و این

کار دشوارتر از آن چیزی است

که شاید در نگاه نخست به نظر

برسد. آیا پرخاشگری بیش از حد

زیان‌بار است؟ روشن است که اگر

منظور ما از «بیش از حد» این

باشد که میزان پرخاشگری خیلی

زیاد است، پاسخ مثبت است.

اما چه مقدار، بیش از حد است؟

احتمالاً زمانی بیش از حد است

که شروع به زیان‌بار شدن کند؛ و

این یعنی پرخاشگری بیش از حد

چیزی جز پرخاشگری زیان‌بار

نیست.

اما نمی‌توانیم صرفاً تصمیم‌گیری خود

پرخاشگری را کاهش دهیم؛ زیرا روشن است

که پرخاشگری همیشه زیان‌بار نیست. گاهی

پرخاشگری دقیقاً همان چیزی است که نیاز

داریم. در بسیاری از موقعیت‌ها، از جمله

موقعیت‌های اخلاقی، به کار ما می‌آید. چگونه

می‌توان بدون پرخاشگری برای آنچه درست

است مبارزه کرد؟ فروتنان شاید وارث زمین

شوند، اما بعید است بتوانند تغییر اخلاقی ایجاد

کنند. بنابراین، پرخاشگری فی‌نفسه بد نیست.

در برخی موقعیت‌ها بد و در برخی دیگر خوب

است. حذف یا حتی کاهش آن ممکن است

پیامدهای فاجعه‌باری داشته باشد. نکته اصلی

این است که بدانیم چه زمانی خوب است و چه

زمانی نیست و بتوانیم متناسب با آن عمل کنیم.

برای این کار به قضاوت خوب، یا آنچه ارسطو

فرونسیس (phronesis) می‌نامید، نیاز داریم؛

یعنی نوعی دانش وابسته به موقعیت و زمینه.

پس آیا نمی‌توانیم همین را ارتقا دهیم؟ اما دقیقاً

چگونه قرار است چنین کاری انجام دهیم؟

بسیاری از چیزهایی که امروز عادی

می‌دانیم- عینک، واکسن، جراحی یا

دارو- زمانی مداخلاتی تلقی می‌شدند

که وضعیت طبیعی انسان را تغییر

می‌دهند. بنابراین، آیا «طبیعی بودن»

به‌خودی‌خود می‌تواند معیار اخلاقی

کافی برای ارزیابی بهسازی انسان

باشد؟

البته که نه. صرف این‌که چیزی «طبیعی»

است، به این معنا نیست که خوب است. در

واقع، هر چیزی که رخ می‌دهد و هر کاری

که انجام می‌دهیم، از این جهت که هیچ‌یک

از قوانین طبیعت را نقض نمی‌کند، طبیعی

است. مهربان و فهمیده بودن ما طبیعی‌تر

از تجاوز کردن به یکدیگر و کشتن یکدیگر

نیست. هر آنچه می‌توانیم انجام دهیم یا هر آنچه

انسان بودن وجود ندارد.

در باره این‌که چه چیزی برای ما خوب است نیز

باید گفت که این مسئله تا حد زیادی به شرایط

و حتی به چیزهایی بستگی دارد که

برای ما مهم هستند؛ و این‌ها برای

همه یکسان نیستند. چیزی که برای

من خوب است ممکن است برای شما

خوب نباشد و چیزی که امروز برای

من خوب است، ممکن است فردا

دیگر برای من خوب نباشد.

اگر بپذیریم که افراد و

فرهنگ‌های مختلف ممکن

است برداشت‌های متفاوتی

از زندگی خوب انسانی داشته

باشند، در نهایت چه کسی

باید درباره حدود بهسازی

انسان تصمیم بگیرد: فرد،

جامعه پزشکی، دانشمندان،

خانواده‌ها، جامعه یا

قانون‌گذاران؟ مرز میان انتخاب

شخصی و مسئولیت اجتماعی را

کجا می‌کشید؟

پرسش دشواری است. در حالت

ایده‌آل، همه باید در این مسئله سهمی

در تصمیم‌گیری داشته باشند؛ زیرا

هر تصمیمی که شیوه بودن ما در

جهان را به شکل قابل توجهی تغییر

دهد، احتمالاً بر همه تأثیر خواهد

گذاشت. اما روشن است که چنین

چیزی قرار نیست اتفاق بیفتد. چیزی که

می‌توانم بگویم این است که هر کس در نهایت

این تصمیم‌ها را می‌گیرد، باید تمام تلاش

خود را بکند تا اطمینان حاصل شود تغییری

که اجازه می‌دهیم در ساختار وجودی ما رخ

دهند، مانع توانایی ما برای شکوفا شدن

به‌عنوان کنشگرانی خلاق و هدفمند نشوند؛

یا به عبارت دیگر، به‌عنوان موجوداتی که

برای خوب زندگی کردن باید بتوانند نیروها

و ظرفیت‌های خود را پرورش دهند و به کار

گیرند و آن نوع زندگی‌ای را دنبال کنند که

بیش از همه مناسب خودشان است. فقط

مداخلاتی که توانایی ما را برای شکوفا شدن به

این معنا- به‌عنوان آن نوع موجودی که هستیم،

هم به‌عنوان یک گونه و هم به‌عنوان افراد-

تقویت می‌کنند، باید «بهسازی» نامیده شوند و

فقط همین مداخلات باید دنبال شوند و مورد

حمایت عمومی قرار گیرند. این نتیجه‌ای است

که از چارچوب «توسعه گرایی طبیعت انسانی»

به دست می‌آید؛ چارچوبی که من و خورخه

ماتئوس در فصل جدیدمان برای Routledge

Companion to the Philosophy of

Human Nature، که پیش‌تر به آن اشاره

کردم، معرفی و از آن دفاع می‌کنیم.

فناوری‌های بهسازی ممکن است در

ابتدا فقط در دسترس کسانی باشند که

توانایی پرداخت هزینه آن‌ها را دارند.

اگر برخی افراد بتوانند توانایی‌های

شناختی یا جسمانی خود را به‌طور قابل

توجهی ارتقا دهند و دیگران نتوانند،

آیا این مسئله می‌تواند شکل تازه‌ای از

نابرابری ایجاد کند؟ بنابراین آیا عدالت

و دسترسی برابر باید از ملاحظات

محوری در ارزیابی فناوری‌های بهسازی

باشند؟

نه، نباید چنین باشند. می‌دانم برخی



در این گفت‌وگو، هاوس کلر نه‌از موضع مخالفت مطلق با فناوری سخن می‌گوید و نه شیفته وعده‌های آن است. مسئله اصلی او تمایز میان «توانمندتر شدن» و «بهتر زندگی کردن» است. از نظر او، افزایش یک قابلیت به‌خودی‌خود هیچ تضمینی برای بهبود زندگی انسان ایجاد نمی‌کند

مسیری شویم. با این حال، هر چند «طبیعی بودن به‌خودی‌خود» قطعاً معیار اخلاقی کافی برای ارزیابی بهسازی انسان نیست، هنوز ارزش دارد بررسی کنیم آیا دلایل خوبی وجود دارد که وضعیت جسمانی و ذهنی کنونی ما به همین شکلی باشد که هست؛ زیرا اگر چنین دلالی وجود داشته باشد، دست بردن در آن ممکن است اشتباهی پر هزینه‌تر از کار درآید. اگر چیزی خراب نیست، تعمیرش نکن.

به نظر می‌رسد یکی از عمیق‌ترین پرسش‌های پیرامون بهسازی انسان، این است که اساساً چه چیزی «خوب» محسوب می‌شود. آیا ممکن است هیچ تصور واحد و جهان‌شمولی از «انسان بهتر» وجود نداشته باشد و آنچه بهبود محسوب می‌شود، میان افراد و فرهنگ‌های مختلف متفاوت باشد؟ کاملاً، بله. فقط چیزهایی را که برای هدف مشخصی ساخته شده‌اند می‌توان به‌طور معقول به‌عنوان نمونه‌های خوب یا بد از نوع خودشان ارزیابی کرد. صحبت کردن از یخچال‌های خوب و بد یا موتورهای خوب و بد خودرود معنا دارد؛ زیرا این چیزها توسط ما ساخته شده‌اند تا کارکردهای مشخصی را انجام دهند. اگر کاری را که برای انجامش ساخته شده‌اند خوب انجام دهند، خوب هستند و اگر آن کار را بد انجام دهند، بد هستند. اما انسان‌ها برای هدف مشخصی ساخته نشده‌اند و به همین دلیل نمی‌توانیم به‌عنوان «انسان» خوب یا بد باشیم. فقط می‌توانیم در انجام برخی کارهای مشخص خوب یا بد باشیم؛ مثلاً در بازی تنیس یا حل مسائل ریاضی. اگر در انجام این کارها خوب باشیم، تنیس‌باز خوبی یا ریاضی‌دان خوبی هستیم؛ اما این ما را در «انسان بودن» خوب نمی‌کند؛ زیرا چیزی به نام خوب بودن در

محمدجواد استادی

Info@ostadiofficial.ir

پژوهشگر مطالعات فرهنگی



در کتاب «انسان‌های بهتر؟» شما با پرسشی به‌ظاهر ساده آغاز می‌کنید: وقتی می‌گوییم می‌خواهیم انسان‌ها را «بهتر» کنیم، واقعاً منظورمان چیست؟ اکنون، بیش از یک دهه پس از انتشار کتاب، آیا همچنان معتقدید که پرسش بنیادی نه این است که فناوری چه کاری می‌تواند برای ما انجام دهد، بلکه این است که منظورمان از انسان بهتر چیست؟

من هرگز نگفتم‌ام این‌که وقتی می‌گوییم می‌خواهیم انسان‌ها را «بهتر» کنیم چه منظوری داریم؛ پرسش بنیادی است؛ حتی نگفتم‌ام که این پرسش، پرسش بنیادی درباره بهسازی انسان یا فناوری یا هر چیز دیگری است که ممکن است فکر کنیم این پرسش به آن مربوط می‌شود. صرفاً این پرسشی بود که در آن زمان توجه مرا جلب کرد و باعث شد فکر کنم ارزش دارد دقیق‌تر به آن نگاه کنم. البته در همان زمان نیز فکر می‌کردم-و هنوز هم فکر می‌کنم -که این پرسش بسیار مهمی است؛ پرسشی که به‌ندرت به‌طور آشکار درباره آن بحث می‌شود، اما برای آن که بفهمیم وقتی انواع مختلف آنچه «بهسازی انسان» نامیده می‌شود را ترویج می‌کنیم، واقعاً در پی دستیابی به چه چیزی هستیم، باید به آن پاسخ دهیم. بنابراین، از این جهت، این پرسش واقعاً بنیادی است. در مقابل، پرسش «فناوری چه کاری می‌تواند برای ما انجام دهد؟» اصلاً بنیادی نیست؛ زیرا ابتدا باید بررسییم می‌خواهیم فناوری چه کاری برای ما انجام دهد، چرا می‌خواهیم فناوری این کار را برای ما انجام دهد و آیا اگر فناوری واقعاً این کار را برای ما انجام دهد، برایمان خوب خواهد بود یا نه. بسیاری از اوقات چنان تحت تأثیر کارهایی قرار می‌گیریم که فناوری قادر به انجام آن‌هاست که چندان به این فکر نمی‌کنیم که آیا فناوری باید هر کاری را که می‌تواند انجام دهد، انجام دهد یا نه.

بسیاری از فناوری‌های نوظهور می‌توانند یک توانایی خاص انسانی را ارتقا دهند؛ از حافظه و تمرکز گرفته تا عملکرد جسمانی. اما آیا توانمندتر شدن الزاماً به معنای انسان بهتری شدن است؟ از نظر شما، چه چیزی باید «بهسازی» را از «بهبود واقعی در زندگی انسان» متمایز کند؟

اجازه دهید از پرسش اول شما شروع کنم. توانمندتر شدن برای دستیابی به این یا آن هدف، لزوماً به معنای انسان بهتری شدن نیست؛ هر چند وقتی بهسازی به‌عنوان ساختن «انسان‌های بهتر» تبلیغ می‌شود، اغلب چنین چیزی القا می‌شود. مسئله دقیقاً همین است. با ارتقای برخی توانایی‌های خاص انسانی، ما انسان‌های بهتری نمی‌سازیم. صرفاً افراد را از برخی جهات و برای اهدافی خاص بهتر می‌کنیم. اما همان اهدافی که افراد را برای رسیدن به آن‌ها بهتر می‌کنیم، خودشان می‌توانند خوب یا بد، بهتر یا بدتر باشند. هیچ ارتباط مستقیمی میان ارتقای یک‌قوه یا توانایی خاص و آنچه برای ما به‌عنوان انسان خوب است وجود ندارد. برخی استدلال کرده‌اند